



بازخوانی دیدگاه علامه طباطبایی درباره معراج پیامبر(ص)

کارشناس ارشد تخصصی فلسفه و کلام اسلامی از دانشگاه علوم اسلامی نظری و دکترای مبانی نظری اسلامی در دانشگاه فردوسی مشهد، به بازخوانی دیدگاه علامه طباطبایی درباره معراج پیامبر(ص) پرداخته است که آن را در اختیار خبرگزاری ایکن قرار داده است.

کارشناس ارشد تخصصی فلسفه و کلام اسلامی از دانشگاه علوم اسلامی نظری و دکترای مبانی نظری اسلامی در دانشگاه فردوسی مشهد، به بازخوانی دیدگاه علامه طباطبایی درباره معراج پیامبر(ص) پرداخته است که آن را در اختیار خبرگزاری ایکن قرار داده است.

به گزارش خبرگزاری بین‌المللی قرآن(ایکنا) از خراسان رضوی، محمدعلی وطن‌دوست، استاد حوزه و دانشگاه، کارشناس ارشد تخصصی فلسفه و کلام اسلامی و کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی از دانشگاه علوم اسلامی رضوی و نیز دکترای مبانی نظری اسلامی در دانشگاه فردوسی مشهد، به مبحث «بازخوانی دیدگاه علامه طباطبایی درباره معراج پیامبر(ص)» پرداخته و یادداشتی را در اختیار خبرگزاری ایکن قرار داده که بدین شرح است:

مقدمه

مسئله معراج پیامبر(ص) از جمله مسائلی است که به دلیل پر رمز و راز بودن، در میان آموزه‌های دینی از اهمیت بسزایی برخوردار است. این که در يك مقطع زمانی پیامبر(ص) عروجی آسمانی داشته‌اند و خداوند متعال حقایقی از جهان غیب و شهادت را برای پیامبر خود نشان داده است، از جمله مسائلی است که در آیات قرآن آشکارا از آن سخن به میان آمده و در میان روایات اسلامی در منابع فریقین نیز در حد تواتر نقل گردیده است.

رمزآلود بودن آیات و روایاتی که به جریان معراج پیامبر(ص) اشاره دارد بر پیچیدگی معراج افزوده است. اندیشمندان بسیاری در طول تاریخ تلاش نموده‌اند تا در حدّ توان خویش پرده از چهره معماگونه آن بردارند و تحلیل‌ها و تفسیرهای خردپسند از آن ارائه دهند. در این میان علامه طباطبایی با تکیه بر مبانی برهانی و قرآنی از معدود کسانی است که توانسته است پرده از برخی زوایای پنهان واقعه معراج بردارد و تا اندازه‌ای شیفتگان معرفت را سیراب نماید. نوشتار حاضر گزارش کوتاهی از دیدگاه علامه طباطبایی در تفسیر المیزان پیش روی خوانندگان گرامی قرار می‌دهد. امید است که فهم عمیق آموزه‌های دین، مبتنی بر قرآن و عترت روزی همگان گردد.

اشارات تفسیری علامه در مورد آیه معراج

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، مَنْزَرَهُ، خَدَائِي که در شبی بنده خود را از مسجد الحرام به مسجد اقصایی که پیرامون آن را مبارك ساخته، شبانه حرکت داد تا آیات خود را به او بنمایاند، همانا که خداوند شنوا و بیناست.»

علامه طباطبایی در بررسی تفسیری آیه اول سوره اسراء، نخست تحلیلی مفهومی از واژگان کلیدی این آیه اراده می‌دهد. ایشان واژه «اسراء» را به معنای سیر و حرکت شبانه دانسته است؛ از این‌رو واژه «لیلا» را به عنوان تأکیدی برای آن ذکر می‌کنند. کنار هم قرار دادن این دو واژه این معنا را نتیجه می‌دهد که همه رفت و برگشت واقعه‌ی معراج، شبانه بوده و در مسجدالاقصی واقع شده است.

عبارت «لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا» نشان دهنده غرض و نتیجه این سیر شبانه است و به این معناست که خداوند متعال خواسته است به وسیله معراج، بخشی از نشانه‌های بزرگی و کبریایی خود را به آن حضرت بنمایاند.

فراز پایانی آیه «إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» حکایت از این دارد که چون خداوند متعال شنوای گفتار بندگان و بینای افعال آنان است، رسول گرامی خود را شایسته چنین کرامتی دیده و خواسته او را اجابت نموده و وی را برای نشان دادن پاره‌ای از نشانه‌های آفرینش خود، شبانه سیر داده است.

همچنین در این آیه به مسأله عروج جسمانی و روحانی پیامبر(ص) اشاره شده است که در طول يك شب پیامبر را از کنار مسجد الحرام تا مسجد الاقصی سیر داده و او را تا مقامی بالا برده است که فرشته‌ای مانند جبرئیل را توان رسیدن به آن مقام نبوده است.

از دیدگاه علامه طباطبایی آنچه به گونه‌ای یقینی از آیه استفاده می‌شود این است که پیامبر اسلام(ص) به معراج رفته و آسمانها را سیر داده و پیامبران و عرش و سدره‌المنتهی و بهشت و دوزخ و احوالات آن‌ها را مشاهده نموده است. ایشان بر این باور است که روایاتی که درباره معراج نقل شده است همه در صدد است تا امری غیر مادی را به نحو تمثیل و به صورت محسوس برای دیگران بازگو نماید.

برداشت‌های روایی علامه طباطبایی درباره احادیث مربوط به معراج

روایاتی که علامه طباطبایی در تفسیر المیزان بدان‌ها استناد کرده و مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهد، بسیار است ولی ما به دلیل عدم گنجایش مقام، تنها به ذکر نمونه‌ی يك روايت که جامع‌ترین روایات درباره معراج است بسنده نموده و در پایان به بیان برداشت‌های و نکات تفسیری - روایی علامه می‌پردازیم:

روایتی مفصل درباره دیده‌ها و شنیده‌های پیامبر در شب معراج

قمی در تفسیر خود از پدرش از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل براق را برای رسول خدا(ص) آوردند، یکی مهار آن را گرفت و دیگری رکابش را و سومی جامه رسول خدا(ص) را در هنگام سوار شدن مرتب کرد، در این موقع براق بنای چموشی گذاشت که جبرئیل او را لطمه‌ای زد و گفت: آرام باش ای براق، قبل از این پیغمبر، هیچ پیغمبری سوار تو نشده، و بعد از این هم کسی همانند او، سوارت نخواهد شد.

آن گاه اضافه فرمود که براق بعد از لطمه آرام شد و او را مقداری که خیلی زیاد هم نبود بالا برد، در حالی که جبرئیل هم همراهش بود، و آیات خدایی را از آسمان و زمین به وی نشان می‌داد. رسول خدا(ص) خودش فرموده: که در حین رفتن ناگهان يك منادی از سمت راست ندایم داد که هان ای محمد! ولی من پاسخ نگفته و توجهی به او نکردم. منادی دیگر از طرف چپ ندایم داد که هان ای محمد! به او نیز پاسخ نگفته و توجهی ننمودم، زنی با دست و ساعد برهنه و غرق در زیورهای دنیوی به استقبال آمد و گفت ای محمد به من نگاه کن تا با تو سخن گویم به او نیز توجهی نکردم و همچنان پیش می‌رفتم که ناگهان آوازی شنیدم و از شنیدنش ناراحت شدم، از آن نیز گذشتم، اینجا بود که جبرائیل مرا پایین آورد و گفت ای محمد، نماز بخوان من مشغول نماز شدم سپس گفت هیچ می‌دانی کجا است که نماز می‌خوانی؟ گفتم نه، گفت: طور سینا است، همانجا است که خداوند با موسی تکلم کرد، تکلمی مخصوص، آن گاه سوار شدم، خدا می‌داند که چقدر رفتیم که به من گفت پیاده شو و نماز بگذار. من پایین آمده نماز گذاردم، گفت: هیچ می‌دانی کجا نماز خواندی؟ گفتم نه، گفت این بیت اللحم بود، و بیت اللحم ناحیه‌ایست از زمین بیت المقدس که عیسی بن مریم در آنجا متولد شد.

آن گاه سوار شده براه افتادیم تا به بیت‌المقدس رسیدیم، پس براق را به حلقه‌ای که قبلا انبیاء مرکب خود را به آن می‌بستند، بسته و وارد شدم در حالی که جبرئیل همراه و در کنارم بود، در آنجا به ابراهیم خلیل و موسی و عیسی در میان عده‌ای از انبیاء که خدا می‌داند چقدر بودند برخورد نمودم که همگی به خاطر من اجتماع کرده بودند و مہیای نماز بودند و من شکی نداشتم در اینکه به زودی جبرئیل جلو می‌ایستد و بر همه ما امامت می‌کند ولی وقتی صف نماز مرتب شد جبرئیل بازوی مرا گرفت و جلو برد و بر آنان امامت نمودم و البته غرور و عجبی نیست. آن‌گاه خازنی نزد آمد در حالی که سه ظرف همراه داشت یکی شیر و دیگری آب و سومی شراب و شنیدم که می‌گفت اگر آب را بگیرد هم خودش و هم امتش غرق می‌شوند و اگر شراب را بگیرد هم خودش و هم امتش گمراه می‌گردند و اگر شیر را بگیرد خود هدایت شده و امتش نیز هدایت می‌شوند.

آن گاه فرمود من شیر را گرفتم و از آن آشامیدم، جبرئیل گفت هدایت شدی و امتت نیز هدایت شدند آن گاه از من پرسید در مسیرت چه دیدی؟ گفتم صدای هاتفی را شنیدم که از طرف راستم مرا صدا زد. پرسید آیا تو هم جوابش را دادی؟ گفتم نه و هیچ توجهی به آن نکردم گفت او مبلغ یهود بود اگر پاسخش گفته بودی امتت بعد از خودت به یهودی‌گری می‌گرائیدند، سپس پرسید دیگر چه دیدی؟ گفتم هاتفی از طرف چپم صدایم زد، پرسید آیا تو هم جوابش گفتی؟ گفتم نه و توجهی هم نکردم، گفت او داعی مسیحیت بود اگر جوابش می‌دادی امتت بعد از تو مسیحی می‌شدند آن‌گاه پرسید چه کسی در روبرویت ظاهر شد؟

گفتم زنی دیدم با بازوانی برهنه که همه زیورهای دنیوی بر او بود به من گفت: ای محمد به سوی من بنگر، تا با تو سخن گویم، جبرئیل پرسید آیا تو هم با او سخن گفتی؟ گفتم نه سخن گفتم و نه به او توجهی کردم، گفت او دنیا بود اگر با او هم‌کلام می‌شدی امتت دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دادند.

آن گاه آوازی هول‌انگیز شنیدم که مرا به وحشت انداخت، جبرئیل گفت ای محمد می‌شنوی؟ گفتم آری، گفت این سنگی است که من هفتاد سال قبل از لب جهنم به داخل آن پرتاب کرده‌ام الآن در قعر جهنم جای گرفت و این صدا از آن بود، اصحاب می‌گویند به همین جهت رسول خدا(ص) تا زنده بود خنده نکرد.

آن گاه فرمود: جبرئیل بالا رفت و من هم با او بالا رفتم تا به آسمان دنیا رسیدیم و در آن فرشته‌ای را دیدم که او را اسماعیل می‌گفتند و هم او بود صاحب خطفه که خدای عزوجل در باره‌اش فرموده: *إِذَا مِنْ حَطَفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ* «مگر کسی که خبر را برباید پس تیر شهاب او را دنبال می‌کند» (صافات/۱۰) و او هفتاد هزار فرشته زیر فرمان داشت که هر يك از آنان هفتاد هزار فرشته دیگر زیر فرمان داشتند فرشته مذکور پرسید ای جبرئیل، این کیست همراه تو؟ گفت این محمد رسول خدا(ص) است، پرسید: مبعوث هم شده؟ گفت آری، فرشته در را باز کرد من به او سلام کردم او نیز به من سلام کرد، من جهت او استغفار کردم او هم جهت من استغفار کرد و گفت مرحبا به برادر صالح و پیغمبر صالح و همچنین ملائکه یکی پس از دیگری به ملاقاتم می‌آمدند تا به آسمان دوم وارد شدم در آنجا هیچ فرشته‌ای ندیدم مگر آنکه خوش و خندان می‌یافتم تا اینکه فرشته‌ای دیدم که از او مخلوقی بزرگتر ندیده بودم، فرشته‌ای بود کربه المنظر و غضبناک او نیز مانند سایرین با من برخورد نمود، هر چه آنها گفتند او نیز بگفت و هر دعا که ایشان در حق نمودند او نیز کرد، اما در عین حال هیچ خنده نکرد، آن چنان که دیگر ملائکه می‌کردند، پرسیدم: ای جبرئیل این کیست که این چنین مرا به فزع انداخت؟ گفت: جا دارد که ترسیده شود خود ما هم همگی از او می‌ترسیم او خازن و مالک جهنم است، و تا کنون خنده نکرده، و از روزی که خدا او را متصدی جهنم نموده تا به امروز روز به روز بر غضب غیظ خود نسبت به دشمنان خدا و گنهکاران می‌افزاید، و خداوند به دست او از ایشان انتقام می‌گیرد، و اگر بنا بود به روی احدی تبسم کند، چه آن‌ها که قبل از تو بودند و چه بعدی‌ها قطعا به روی تو تبسم می‌کرد،

پس من بر او سلام کردم و او بر من سلام کرده به نعيم بهشت بشارتم داد.

پس من به جبرئيل گفتم آیا ممکن است او را فرمان دهی تا آتش دوزخ را به من نشان دهد؟ جبرئيل گفت آری، و به آن فرشته گفت: ای مالک، آتش را به محمد نشان بده، او پرده جهنم را بالا زد، و دری از آن را باز نمود لهیب و شعله‌ای از آن بیرون جست و به سوی آسمان سر کشید و هم چنان بالا رفت که گمان کردم مرا نیز خواهد گرفت، به جبرئيل گفتم دستور بده پرده‌اش را ببندد، او نیز مالک را گفت تا به حال اولش برگردانید. آن گاه به سیر خود ادامه دادم، مردی گندم‌گون و قره را دیدم از جبرئيل پرسیدم این کیست؟ گفت: این پدرت آدم است، سپس مرا معرفی بر آدم نمود و گفت: این ذریه تو است، آدم گفت (آری) روحی طیب و بویی طیب از جسدی طیب. رسول خدا(ص) به اینجا که رسید سوره مطففین را از آیه هفدهم که می‌فرماید: «كُلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ وَ مَا أَذْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» تا آخر سوره را تلاوت فرمود، پس آن گاه فرمود: من به پدرم آدم سلام کردم، او هم بر من سلام کرد، من جهت او استغفار نموده او هم جهت من استغفار کرد و گفت مرحبا به فرزند صالحم پیغمبر صالح و مبعوث در روزگار صالح، آن گاه به فرشته‌ای از فرشتگان گذشتم که در مجلسی نشسته بود، فرشته‌ای بود که همه دنیا در میان دو زانویش قرار داشت، در این میان دیدم لوحی از نور در دست دارد و آن را مطالعه می‌کند، و در آن چیزی نوشته بود، و او سرگرم دقت در آن بود، نه به چپ می‌نگریست و نه به راست و قیافه‌ای (چون قیافه مردم) اندوهگین به خود گرفته بود، پرسیدم: این کیست ای جبرئيل؟ گفت: این ملك الموت است که دائماً سرگرم قبض ارواح می‌باشد، گفتم مرا نزدیکش ببر قدری با او صحبت کنم وقتی مرا نزدیکش برد سلامش کردم و جبرئيل وی را گفت که این محمد نبی رحمت است که خدایش به سوی بندگان گسیل و مبعوث داشته عزرائيل مرحبا گفت و با جواب سلام تحیت داد و گفت: ای محمد مژده باد ترا که تمامی خیرات را می‌بینم که در امت تو جمع شده.

گفتم حمد خدای منان را که متتها بر بندگان خود دارد، این خود از فضل پروردگارم می‌باشد آری رحمت او شامل حال من است، جبرئيل گفت این از همه ملائکه شدید العمل‌تر است پرسیدم آیا هر که تاکنون مرده و از این به بعد می‌میرد او جان‌ش را می‌گیرد؟ گفت آری از خود عزرائيل پرسیدم آیا هر کس در هر جا به حال مرگ می‌افتد تو او را می‌بینی و در آن واحد بر بالین همه آنها حاضر می‌شوی؟ گفت آری.

ملك الموت اضافه کرد که در تمامی دنیا در برابر آنچه خدا مسخر من کرده و مرا بر آن سلطنت داده بیش از يك پول سیاه نمی‌ماند که در دست مردی باشد و آن را در دست بگرداند و هیچ خانه‌ای نیست مگر آنکه در هر روز پنج نوبت واری می‌کنم و وقتی می‌بینم مردمی برای مرده خود گریه می‌کنند می‌گویم گریه مکنید که باز نزد شما بر می‌گردم و آن قدر می‌آیم و می‌روم تا احدی از شما را باقی نگذارم.

رسول خدا(ص) فرمود ای جبرئيل فوق مرگ واقعه‌ای نیست! جبرئيل گفت بعد از مرگ شدیدتر از خود مرگ است. آن گاه فرمود به راه خود ادامه دادیم تا به مردمی رسیدیم که پیش رویشان طعام‌هایی از گوشت پاك و طعام‌هایی دیگر از گوشت ناپاك بود. ناپاك را می‌خوردند و پاك را فرو می‌گذاشتند پرسیدم ای جبرئيل این‌ها کیانند؟ گفت اینها حرام خوران از امت تو هستند که حلال را کنار گذاشته و از حرام استفاده می‌برند.

فرمود آن گاه فرشته‌ای از فرشتگان را دیدم که خداوند امر او را عجیب کرده بود بدین صورت که نصفی از جسد او را از آتش و نصف دیگرش را از یخ آفریده بود که نه آتش یخ را آب می‌کرد و نه یخ آتش را خاموش و او با صدای بلند می‌گفت: "منزه است خدایی که حرارت این آتش را گرفته نمی‌گذارد این یخ را آب کند، و برودت یخ را گرفته نمی‌گذارد این آتش را خاموش سازد، بار الها ای خدایی که میان آتش و آب را سازگاری دادی میان دل‌های بندگان با ایمانت الفت قرار ده"، پرسیدم ای جبرئيل این کیست؟ گفت فرشته‌ایست که خدا او را به اکفاف آسمان و اطراف زمین‌ها موکل نموده و او خیرخواه‌ترین ملائکه است نسبت به بندگان مؤمن از سکنه زمین، و از روزی که خلق شده همواره این دعا را که شنیدی به جان آنان می‌کند. و دو فرشته در آسمان دیدم که یکی می‌گفت پروردگارا به هر کسی که انفاق می‌کند خلف و جایگزینی عطا کن و به هر کسی که از انفاق دریغ می‌ورزد تلف و کمبودی ده.

آن گاه به سیر خود ادامه داده به اقوامی برخوردم که لب‌هایی داشتند مانند لب‌های شتر، گوشت پهلویشان را قیچی می‌کردند و به دهان‌شان می‌انداختند، از جبرئيل پرسیدم این‌ها کیانند؟ گفت سخن‌چینان و مسخره‌کنندگانند. باز به سیر خود ادامه داده به مردمی برخوردم که فرق سرشان را با سنگ‌های بزرگ می‌کوبیدند پرسیدم این‌ها کیانند؟ گفت آنان که نماز عشاء نخوانده می‌خوانند.

باز به سیر خود ادامه دادم به مردمی برخوردم که آتش در دهانشان می‌انداختند و از پائینشان بیرون می‌آمد پرسیدم این‌ها کیانند گفت اینها کسانی هستند که اموال یتیمان را به ظلم می‌خورند که در حقیقت آتش می‌خورند و به زودی به سعیر جهنم می‌رسند.

آن گاه پیش رفته به اقوامی برخوردم که از بزرگی شکم احدی از ایشان قادر به برخاستن نبود از جبرئيل پرسیدم این‌ها چه کسانی هستند؟ گفت اینها کسانی هستند که ربا می‌خورند، بر نمی‌خیزند مگر برخاستن کسی که شیطان ایشان را مس نموده و در نتیجه احاطه‌شان کرده.

در این میان به راه آل فرعون بگذشتم که صبح و شام بر آتش عرضه می‌شدند و می‌گفتند پروردگارا قیامت کی بیا می‌شود. رسول خدا(ص) فرمود: پس از آنجا گذشته به عده‌ای از زنان برخوردم که به پستان‌های خود آویزان بودند، از جبرئيل پرسیدم این‌ها چه کسانی هستند؟ گفت این‌ها زنانی هستند که اموال همسران خود را به اولاد دیگران ارث می‌دادند آن گاه رسول خدا(ص) فرمود: غضب خداوند شدت یافت درباره زنی که فرزندی را که از يك فامیل نبوده داخل آن فامیل کرده و او در آن

فامیل به عورات ایشان واقف گشته اموال آنان را حیف و میل کرده است.

آن گاه فرمود: (از آنجا گذشته) به عده‌ای از فرشتگان خدا برخوردیم که خدا به هر نحو که خواسته خلق‌شان کرده و صورت‌هایشان را هر طور خواسته قرار داده هیچ يك از اعضای بدنشان نبود مگر آنکه جداگانه از همه جوانب و به آوازهای مختلف خدا را حمد و تسبیح می‌کردند، و فریاد آنان به ذکر و گریه از ترس خدا بلند بود، من از جبرئیل پرسیدم این‌ها چه کسانی هستند؟ گفت خداوند این‌ها را همین طور که می‌بینی خلق کرده و از روزی که خلق شده‌اند هیچ يك از آنان به رفیق بغل دستی خود نگاه نکرده و حتی يك کلمه با او حرف نزده از ترس و خشوع در برابر خدا به بالای سر خود و پائین پایشان نظر نینداخته‌اند من به ایشان سلام کرده ایشان بدون اینکه به من نگاه کنند با اشاره جواب دادند، آری خشوع در برابر خدا اجازه چنین توجهی را به ایشان نمی‌داد، جبرئیل مرا معرفی نمود، و گفت: این محمد پیغمبر رحمت است که خدایش به سوی بندگان خود به عنوان نبوت و رسالت فرستاده، آری این خاتم النبیین و سید المرسلین است، آیا با او هم حرف نمی‌زنید؟ ملائکه وقتی این حرف را شنیدند روی به من آورده سلام کردند و احترام نمودند، و مرا و امتم را به خیر مژده دادند.

آسمان دوم

سپس به آسمان دوم صعود کردیم، در آنجا ناگهان به دو مرد برخوردیم که شکل هم بودند، از جبرئیل پرسیدم، این دو تن کیانند؟ جبرئیل گفت اینان دو پسر خاله‌های تو یحیی و عیسی بن مریم (ع)، من بر آن دو سلام کردم، ایشان نیز بر من سلام کردند، و برایم طلب مغفرت نموده من هم برای ایشان طلب مغفرت کردم به من گفتند مرحبا به برادر صالح و پیغمبر صالح، در این میان نگاهم به ملائکه‌ای افتاد که در حال خشوع بودند، خداوند چهره‌هایشان را آن طور که خواسته قرار داده بود احدی از ایشان نبود مگر اینکه خدای را با صوت‌های مختلف حمد و تسبیح می‌کردند.

آسمان سوم

آن گاه به آسمان سوم صعود کردیم در آنجا به مردی برخوردیم که صورتش آن قدر زیبا بود که از هر خلق دیگری زیباتر بود، آن چنان که ماه شب چهارده از ستارگان زیباتر است، از جبرئیل پرسیدم این کیست؟ گفت: این برادرت یوسف است، من بر او سلام کردم و جهتش استغفار نمودم او هم به من سلام کرده برایم طلب مغفرت نمود، و گفت مرحبا به پیغمبر صالح و برادر صالح و مبعوث در زمان صالح.

در این بین ملائکه‌ای را دیدم که در حال خشوع بودند به همان نحوی که درباره ملائکه آسمان دوم توصیف کردم جبرئیل همان حرف‌هایی را که در آسمان دوم در معرفی من زد اینجا نیز همان را تکرار نمود ایشان هم همان عکس العمل را نشان دادند.

آسمان چهارم

آن گاه به سوی آسمان چهارم صعود نمودیم در آنجا مردی را دیدم از جبرئیل پرسیدم این مرد کیست؟ گفت این ادريس است که خداوند به مقام بلندی رفعتش داده، من به او سلام کرده برایش طلب مغفرت نمودم، او نیز جواب سلام داد، و برایم طلب مغفرت نمود و از ملائکه در حال خشوع همان را دیدم که در آسمانهای قبل دیده بودیم همه مرا و امتم را بشارت به خیر دادند، به علاوه آنها در آنجا فرشته‌ای دیدم که بر تخت نشسته هفتاد هزار فرشته زیر فرمان داشت که هر يك از آنها هفتاد هزار ملك زیر فرمان داشتند در اینجا به خاطر مبارك رسول خدا (ص) خطور کرد که نکند این همان باشد، پس جبرئیل با صیحه و فریاد به او گفت بایست و او اطاعتش نموده بپا خاست و تا قیامت هم چنان خواهد ایستاد.

آسمان پنجم

آن گاه به آسمان پنجم صعود کردیم در آنجا مردی سالخورده و بزرگ چشم دیدم که به عمرم، پیر مردی به آن عظمت ندیده بودم، نزد او جمع کثیری از امتش بودند من از کثرت ایشان خوشم آمد، از جبرئیل پرسیدم این کیست؟ گفت: این پیغمبری است که امتش دوستش می‌داشتند، این هارون پسر عمران است، من سلامش کردم، جوابم را داد برایش طلب مغفرت کردم او نیز برای من طلب مغفرت نمود، در همان آسمان باز از ملائکه در حال خشوع همان را دیدم که در آسمان‌های قبلی دیده بودم.

آسمان ششم

آن گاه به آسمان ششم صعود نمودیم، در آنجا مردی بلند بالا و گندم‌گون دیدم که گویی از شنوه (قبیله معروف عرب) بود، و اگر هم دو تا پیراهن روی هم می‌پوشید باز موی بدنش از آن‌ها بیرون می‌آمد، و شنیدم که می‌گفت: بنی اسرائیل گمان کردند که من محترم‌ترین فرزندان آدم نزد پروردگار هستم و حال آنکه این مرد گرامی‌تر از من است از جبرئیل پرسیدم این کیست؟ گفت: این برادر تو موسی بن عمران است، پس او را سلام کردم او نیز به من سلام کرد، سپس برای همدیگر استغفار نمودیم، و باز در آنجا از ملائکه در حال خشوع همانها را دیدم که در آسمان‌های قبلی دیده بودم.

آسمان هفتم

رسول خدا (ص) سپس فرمود آن گاه به آسمان هفتم صعود نمودیم و در آنجا به هیچ فرشته از فرشتگان عبور نکردیم مگر آنکه می‌گفتند ای محمد حجامت کن و به امتت بگو حجامت کنند، در ضمن در آنجا مردی دیدم که سر و ریشش جو گندمی، و بر کرسی نشسته بود از جبرئیل پرسیدم این کیست که تا آسمان هفتم بالا آمده و کنار بیت المعمور در جوار پروردگار عالم مقام گرفته؟ گفت: ای محمد این پدر تو ابراهیم است در اینجا محل تو و منزل پرهیزکاران از امت تو است، آن گاه رسول خدا (ص) این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ لِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَ لِي الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران/ ۶۸) پس به وی سلام کردم، بعد از جواب سلامم گفت: مرحبا به پیغمبر صالح و فرزند صالح و مبعوث در روزگار صالح، در آنجا نیز از ملائکه در حال خشوع همان را دیدم که در دیگر آسمان‌ها دیده بودم، ایشان نیز مرا و امتم را به خیر بشارت دادند.

رسول خدا (ص) اضافه کرد که در آسمان هفتم دریاها از نور دیدم که آن چنان تلالؤ داشتند که چشم‌ها را خیره می‌ساخت و

دریاها از ظلمت و دریاها از رنج دیدم که نعره می‌زد و هر وقت وحشت مرا می‌گرفت یا منظره هول‌انگیزی می‌دیدم از جبرئیل پرسش می‌کردم، می‌گفت بشارت باد ترا ای محمد شکر این کرامت الهی را بجای آور و خدای را در برابر این رفتاری که با تو کرد سپاسگزاری کن، خداوند هم دل مرا با گفتار جبرئیل سکونت و آرامش می‌داد وقتی اینگونه تعجب‌ها و وحشت‌ها و پرسش‌هایم بسیار شد جبرئیل گفت: ای محمد! آنچه می‌بینی به نظرت عظیم و تعجب‌آور می‌آید، اینها که می‌بینی يك خلق از مخلوقات پروردگار تو است، پس فکر کن خالق که این‌ها را آفریده چقدر بزرگ است با اینکه آنچه تو ندیده‌ای خیلی بزرگتر است از آنچه دیده‌ای آری میان خدا و خلقش هفتاد هزار حجاب‌ست و از همه خلائق نزدیک‌تر به خدا من و اسرافیل و بین ما و خدا چهار حجاب فاصله است حجابی از نور حجابی از ظلمت حجابی از ابر و حجابی از آب.

رسول خدا(ص) افزود از عجائب مخلوقات خدا خروسی را دیدم که دو بالش در بطون زمین‌های هفتم و سرش نزد عرش پروردگار است و این خود فرشته‌ای از فرشتگان خدای تعالی است که او را آن چنان که خواسته خلق کرده، دو بالش در بطون زمینه‌ای هفتم و رو به بالا گرفته بود تا سر از هوا در آورد و از آنجا به آسمان هفتم و از آنجا هم چنان بالا گرفته بود تا اینکه شاخش به عرش خدا نزدیک شده بود.

و شنیدم که می‌گفت: منزّه است پروردگار من هر چه هم که بزرگ باشی نخواهی دانست که پروردگار کجا است، چون شان او عظیم است و این خروس دو بال در شانه داشت که وقتی باز می‌کرد از شرق و غرب می‌گذشت و چون سحر می‌شد بالها را باز می‌کرد و به هم می‌زد و به تسبیح خدا بانگ بر می‌داشت و می‌گفت: «منزه است خدای ملك قدوس، منزّه است خدای کبیر متعال، معبودی نیست جز خدای حی قیوم» و وقتی این جملات را می‌گفت، خروس‌های زمین همگی شروع به تسبیح نموده بالها را به هم می‌زدند، و مشغول خواندن می‌شدند و چون او ساکت می‌شد همه آنها ساکت می‌گشتند. خروس مذکور پرهایی ریز و سبز رنگ و پری سفید داشت که سفیدیش سفیدتر از هر چیز سفیدی بود که تا آن زمان دیده بودم و زغب(پره‌ای ریز) سبزی هم زیر پره‌های سفید داشت آن هم سبزتر از هر چیز سبزی بود که دیده بودم.

رسول خدا(ص) چنین ادامه داد که: سپس به اتفاق جبرئیل به راه افتاده وارد بیت‌المعمور شدم، در آنجا دو رکعت نماز خواندم و عده‌ای از اصحاب خود را در کنار خود دیدم که عده‌ای لباس‌های نو به تن داشتند و عده‌ای دیگر لباس‌هایی کهنه، آنها که لباس‌های نو در برداشتند با من به بیت‌المعمور روانه شدند و آن نفرات دیگر بجای ماندند.

از آنجا بیرون رفتم دو نهر را در اختیار خود دیدم یکی از آنها به نام «کوثر» دیگری به نام «رحمت» از نهر کوثر آب خوردم و در نهر رحمت شستشو نمودم آن‌گاه هر دو برایم رام شدند تا آنکه وارد بهشت گشتم که ناگهان در دو طرف آن خانه‌های خودم و اهل‌بیت‌م را مشاهده کردم و دیدم که خاکش مانند مشک معطر بود، دختری را دیدم که در نهرهای بهشت غوطه‌ور بود، پرسیدم دختر! تو از کیستی؟ گفت از آن زید بن حارثه می‌باشم صبح این مژده را به زید دادم. نگاهم به مرغان بهشت افتاد که مانند شتران بختی(عجمی) بودند انار بهشت را دیدم که مانند دلوهای بزرگ بود، درختی دیدم که آن قدر بزرگ بود که اگر مرغی می‌خواست دور تنه آن را طی کند، می‌بایست هفتصد سال پرواز کند و در بهشت هیچ خانه‌ای نبود مگر اینکه شاخ‌های از آن درخت بدانجا سر کشیده بود. از جبرئیل پرسیدم این درخت چیست؟ گفت این درخت «طوبی» است که خداوند آن را به بندگان صالح خود وعده داده، و فرموده: «طوبی لَهُمْ وَ حَسُنَ مَا بَ»(رعد/۲۹)

رسول خدا(ص) فرمود وقتی وارد بهشت شدم به خود آمدم و از جبرئیل از آن دریا‌های هول‌انگیز و عجائب حیرت‌انگیز آن سؤال نمودم، گفت این‌ها سیر اوقات و حجاب‌هایی است که خداوند به وسیله آن‌ها خود را در پرده انداخته و اگر این حجاب‌ها نبود نور عرش تمامی آنچه که در آن بود را پاره می‌کرد و از پرده بیرون می‌ریخت.

آن‌گاه به درخت سدره المنتهی رسیدم که يك برگ آن امتی را در سایه خود جای می‌داد و فاصله من با آن درخت همان قدر بود که خدای تعالی در باره‌اش فرمود: «قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»(نجم/۹) در اینجا بود که خداوند ندایم داد و فرمود: «أَمَّا الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ» در پاسخ، از قول خودم و اتم عرض کردم: «وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نَقْرُقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا عَفْوَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ» خدای تعالی فرمود: «لَا يَكْفُفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وَ سَعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيهَا مَا اكْتَسَبَتْ» عرض کردم: «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ تَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا» خدای تعالی فرمود تو را مؤاخذه نمی‌کنم عرض کردم: «رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا» خداوند تعالی خطاب فرمود: «نه، تحمیلت نمی‌کنم»، من عرض کردم «رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»(بقره/۲۸۵و۲۸۶) خدای تعالی فرمود: این را که خواستی به تو و به امت تو دادم.

امام صادق(ع) در اینجا فرمود: «هیچ میهمانی به درگاه خدا گرامی‌تر از رسول خدا(ص) نبوده است». رسول خدا(ص) عرض کرد: پروردگارا تو به پیامبران، فضائی کرامت فرمودی، به من نیز عطیه‌ای کرامت کن، فرمود: به تو نیز در میان آنچه که داده‌ام دو کلمه عطیه داده‌ام که در زیر عرش نوشته شده، و آن کلمه: «لا حول و لا قوة الا بالله» و کلمه: «لا منجى منك الا اليك» می‌باشد. رسول خدا(ص) فرمود: در اینجا بود که ملائکه کلامی را به من آموختند، تا در هر صبح و شام بخوانم، و آن این است: «اللهم إِنْ ظَلَمْتُ أَوْ ظَلَمَ عَلَيَّ مَسْتَجِيرًا بِعَفْوِكَ وَ ذَنْبِي أَصْبَحَ مُسْتَجِيرًا بِمَغْفِرَتِكَ وَ ذُلِّي أَصْبَحَ مُسْتَجِيرًا بِعِزَّتِكَ، وَ فَقْرِي أَصْبَحَ مُسْتَجِيرًا بِغَنَاكَ وَ وَجْهِي الْفَانِي أَصْبَحَ مُسْتَجِيرًا بِوَجْهِكَ الْبَاقِي الَّذِي لَا يَفْنَى، «خدایا اگر ظلم می‌کنم دلگرم به عفو توام و اگر گناه می‌کنم پناهنده به مغفرت هستم، خدایا دلت‌م از دلگرمی به عزت تو است و فقرم پناهنده به غنای تو است و وجه فانیم مستجیر به وجه باقی تو و من این را در موقع عصر می‌خوانم»

آن‌گاه صدای اذانی شنیدم و ناگاه دیدم فرشته‌ایست که اذان می‌گوید، فرشته‌ایست که تا قبل از آن شب کسی او را در آسمان ندیده بود، وقتی دو نبوت گفت "الله اکبر" خدای تعالی فرمود درست می‌گویند بنده من، من از هر چیز بزرگترم، او گفت: "اشهد

ان لا اله الا الله" خدای تعالی فرمود: بندهام درست می‌گوید، منم الله، که معبودی نیست مگر من و معبودی نیست به غیر من. او گفت: "اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله" پروردگار فرمود: بندهام راست می‌گوید محمد بنده و فرستاده من است، من او را مبعوث کرده‌ام، او گفت: "حی علی الصلاة حی علی الصلاة" خدای تعالی فرمود: راست می‌گوید بنده من و به سوی واجب من دعوت می‌کند هر کس از روی رغبت و به امید اجر دنبال واجب من برود همین رفتنش کفاره گناهان گذشته او خواهد بود. او گفت: "حی علی الفلاح حی علی الفلاح" خدای تعالی فرمود: آری نماز صلاح و نجات و فلاح است آن گاه در همان آسمان بر ملائکه امامت کردم و نماز گزاردیم آن طور که در بیت المقدس بر انبیاء امامت کرده بودم. سپس فرمود بعد از نماز، مهی همانند ابر مرا فرا گرفت به سجده افتادم پروردگار مرا ندا داد: من بر همه انبیای قبل از تو پنجاه نماز واجب کرده بودم همان پنجاه نماز را بر تو و امتت نیز واجب کردم این نمازها را در امتت بیای دار، رسول خدا(ص) می‌گوید: من برخاسته به طرف پایین به راه افتادم، در مراجعت به ابراهیم برخوردیم، چیزی از من نپرسید، به موسی برخوردیم، پرسید چه کردی؟ گفتم: پروردگارم فرمود: بر هر پیغمبری پنجاه نماز واجب کردم، و همان را بر تو و بر امتت نیز واجب کردم، موسی گفت: ای محمد امت تو آخرین امتند، و نیز ناتوان‌ترین امت‌هایند، پروردگار تو نیز هیچ خواسته‌ای برایش زیاد نیست و امت تو طاقت این همه نماز را ندارد برگرد و درخواست کن که قدری به امت تو تخفیف دهد. من به سوی پروردگارم برگشتم تا به سدره‌المنتهی رسیده در آنجا به سجده افتادم، و عرض کردم پنجاه نماز بر من و امتم واجب کردی نه من طاقت آن را دارم و نه امتم پروردگارا قدری تخفیف بده، خدای تعالی ده نماز تخفیفم داد، بار دیگر نزد موسی برگشتم و قصه را گفتم گفت تو و امتت طاقت این مقدار را هم ندارید، برگرد به سوی پروردگار، برگشتم ده نماز دیگر از من برداشت، باز نزد موسی آمدم و قصه را گفتم. گفت باز هم برگرد و در هر بار که بر می‌گشتم تخفیفی می‌گرفتم. تا آنکه پنجاه نماز را به ده نماز رساندم، و نزد موسی بازگشتم، گفت: طاقت این را هم ندارید، به درگاه خدا شدم پنج نماز دیگر تخفیف گرفته نزد موسی آمدم، و داستان را گفتم، گفت: این هم زیاد است طاقتش را ندارید، گفتم: من دیگر از پروردگارم خجالت می‌کشم، و زحمت پنج نماز برایم آسان‌تر از درخواست تخفیف است، اینجا بود که گوینده‌ای ندا در داد: حال که بر پنج نماز صبر کردی در برابر همین پنج نماز پنجاه نماز را داری، هر يك نماز به ده نماز و هر که از امت تو تصمیم بگیرد که به امید ثواب کار نیکی بکند اگر آن کار را انجام داد ده برابر ثواب برایش می‌نویسم و اگر(به مانعی برخورد و نکرد بخاطر همان تصمیمش) يك ثواب برایش می‌نویسم، و هر که از امتت تصمیم بگیرد کار زشتی انجام دهد، اگر انجام هم داد فقط يك گناه برایش می‌نویسم، و اگر منصرف شد و انجام نداد، هیچ گناهی برایش نمی‌نویسم. امام صادق(ع) در اینجا فرمود: خداوند از طرف این امت به موسی(ع) جزای خیر بدهد "او باعث شد که تکلیف این امت آسان شود" این است تفسیر آیه: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»

تحلیل و نتیجه‌گیری علامه طباطبایی از مجموعه روایات معراج

علامه طباطبایی پس از نقل این روایت در تفسیر المیزان، روایات دیگری را که با مضمون روایت پیشین تفاوت اندکی دارد ذکر می‌کند. از مجموعه سخنان علامه در بررسی و جمع‌بندی میان روایات معراج، نکات زیر قابل استفاده است:

۱. همان‌گونه که در اشارات آیه معراج نیز گفته شد علامه طباطبایی بر این باور است که روایاتی که درباره معراج نقل شده است همه در صدد است تا حقایق مجرد و غیر مادی را به نحو تمثیل و به صورت محسوس برای مردم بازگو نماید تا برای همگان در اندازه ظرفیت خودشان، قابل فهم باشد. به عنوان نمونه ایشان در مساله شکافتن سینه و شستشو و پاکیزه کردن آن و پر کردنش از ایمان و حکمت، چنین توضیح می‌دهد که این سخن، يك حالت مثالی است که آن جناب مشاهده کرده است نه اینکه طشتی مادی، از جنس طلا در کار باشد و از امری مادی، بنام ایمان و حکمت پر شود! بلکه همین پر کردن دل آن جناب از ایمان و حکمت، قرینه‌ای است بر اینکه طشت امری معنوی و مثالی بوده است. علامه در ادامه چنین توضیح می‌دهد که این‌گونه مشاهدات مثالی و تمثیل‌های روحی، در روایات معراج بسیار به کار رفته‌است.

۲. اینکه از ظاهر برخی از روایات معراج استفاده می‌شود که معراج پیش از بعثت و نزول وحی بوده است، مساله‌ای است که بیشتر روایات وارد شده درباره معراج، آن را رد می‌کند و برخلاف اجماع اندیشمندان اسلامی است.

۳. برخی بر این باور هستند که واقعه معراج در عالم خواب اتفاق افتاده است و برای اثبات این مطلب به روایتی که در الدر المنثور آمده است، استناد می‌کنند که در آن ابن اسحاق و ابن جریر از معاویه بن ابی سفیان روایت کرده‌اند که هر وقت در باره مساله معراج رسول خدا(ص) از معاویه پرسش می‌شد در جواب می‌گفت: «رؤیای صادقه از پیش خدا بود»(الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۵۷)

علامه طباطبایی با استناد به ظاهر آیه معراج و آیات نخستین سوره نجم که در آن فرموده است: «ما زَاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغَى لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى: چشم منحرف نشد و خطا نکرد او بزرگترین آیات پروردگار خود را دید» این احتمال و گفته معاویه را رد می‌کند.

۳. در روایت دیگری آمده است که ابی اسحاق و ابن جریر از عایشه روایت کرده‌اند که گفت: من بدن رسول خدا(ص) را از بستر غایب ندیدم و در آن شب خداوند روح او را به معراج برد.(الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۵۷)

علامه طباطبایی این روایت را معتبر نمی‌داند و چنین می‌گویند: «در سقوط این روایت از درجه اعتبار، همین بس که تمام راویان حدیث و تاریخ‌نویسان اتفاق کلمه دارند بر اینکه معراج قبل از هجرت به مدینه واقع شده، و ازدواج رسول خدا(ص) با عایشه بعد از هجرت و در مدینه اتفاق افتاده آن‌هم بعد از گذشتن مدتی از هجرت و حتی دو نفر هم از راویان در این مطلب اختلاف نکرده‌اند. خود آیه نیز صریح است در اینکه معراج آن جناب از مکه و مسجد الحرام بوده است»

۴. علامه طباطبایی پس از نقل گوشه‌ای از روایات معراج، اخبار وارد شده در این باب را در حد تواتر می‌داند به گونه‌ای که بسیاری از صحابه مانند مالک و شداد بن اویس و علی بن ابی طالب (ع) و ابو سعید خدری و ابو هریره و عبدالله بن مسعود و عمر بن خطاب و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و ابی ابن کعب و سمرة بن جندب و بریده و صهیب بن سنان و حذیفه بن یمان و سهل بن سعد و ابو ایوب انصاری و جابر بن عبد الله و ابو الحمراء و ابو الدرداء و عروة و ام هانی و ام سلمه و عایشه و اسماء دختر ابی بکر همگی آن را از رسول خدا (ص) روایت کرده‌اند، و گروه بسیاری از راویان شیعه از امامان اهل بیت (ع) نقل نموده‌اند. همچنین از دانشمندان بزرگ همه بر این سخن که معراج در مکه و پیش از هجرت به مدینه اتفاق افتاده است، اجماع دارند.

۵. علامه طباطبایی پس از نقل دیدگاه‌های گوناگون در مورد رمان و سالی که معراج در آن به وقوع پیوسته است، بر این نکته تأکید می‌کند که براساس روایات شیعه، معراج در دو نوبت رخ داده است. موبد این سخن، آیات سوره نجم است که در آن چنین آمده است: «وَلَقَدْ رَأَوْهُ تَرْفَعُ أَكْخَرَى: بتحقیق آن را دفعه دیگری بدید» ایشان چنین نتیجه می‌گیرند که جزئیاتی که در باره معراج در روایات وارد شده با هم سازگاری ندارند، ممکن است يك دسته آنها مربوط به معراج اول و دسته دیگر به معراج دوم باشد و برخی نیز مشاهداتی باشد که آن حضرت در هر دو معراج مشاهده کرده است.

همچنین ایشان درباره مکان وقع معراج این احتمال را مطرح می‌کنند که یکی از دو معراج از مسجد الحرام بوده و یکی دیگر از خانه ام هانی و اما اینکه از شعب ابی طالب بوده باشد. ایشان روایاتی را که در آنها مکان معراج را شعب ابیطالب معرفی می‌کند فاقد اعتبار دانسته و آنها را رد می‌کند.

جسمانی یا روحانی بودن معراج پیامبر (ص)
درباره جسمانی یا روحانی بودن معراج پیامبر دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد. برخی که بیشتر مفسرین را تشکیل می‌دهد گفته‌اند: رسول خدا (ص) با بدن خاکی خود از مسجد الحرام به بیت المقدس و از آنجا نیز با جسد و روحش به آسمان‌ها عروج نموده‌است، لذا هم روحانی است.

بعضی دیگر گفته‌اند: با روح و جسدش تا بیت المقدس و از آنجا با روح شریفش به آسمان‌ها عروج نموده است و این قول گروهی از مفسرین است. و بعضی گفته‌اند: با روحش بوده و این خود از رؤیاهای صادقی است که خداوند به پیغمبرش نشان داده، و این قول نادری از مفسرین است.

عده‌ای دیگر گفته‌اند: از اول تا به آخر حتی آسمان‌ها را هم با جسد و روح خود معراج کرده است، و این معنی از ابن عباس و ابن مسعود، و جابر، و حذیفه و انس و عایشه و ام هانی روایت شده‌است.

علامه طباطبایی پس از نقل دیدگاه‌های گوناگون چنین می‌نویسد: «آنچه سزاوار است در این خصوص گفته شود این است که اصل "اسراء" و "معراج" از مسائلی است که هیچ راهی به انکار آن نیست چون قرآن در باره آن به تفصیل بیان کرده، و اخبار متواتر، از رسول خدا (ص) و امامان اهل بیت بر طبق آن رسیده است. و اما در باره چگونگی جزئیات آن، ظاهر آیه و روایات محفوف به قرائنی است که آیه را دارای ظهور نسبت به آن جزئیات می‌کنند. ظهوری که به هیچ وجه قابل دفع نیست، و با در نظر داشتن آن قرائن از آیه و روایات چنین استفاده می‌شود که آن جناب با روح و جسدش از مسجد الحرام تا مسجد اقصی رفته، و اما عروجش به آسمانها، از ظاهر آیات سوره نجم و صریح روایات بسیار زیادی که بر می‌آید که این عروج واقع شده و به هیچ وجه نمی‌توان آن را انکار نمود، چیزی که هست ممکن است بگوئیم که این عروج با روح مقدسش بوده است. و لیکن نه آن طور که قائلین به معراج روحانی معتقدند که به صورت رؤیای صادقه بوده است، چه اگر صرف رؤیا می‌بود دیگر جا نداشت آیات قرآنی اینقدر در باره آن اهمیت داده و سخن بگویند، و در مقام اثبات کرامت در باره آن جناب برآید. و همچنین دیگر جا نداشت قریش وقتی که آن جناب قصه را بر ایشان نقل کرد آن طور به شدت انکار نمایند و نیز مشاهداتی که آن جناب در بین راه دیده و نقل فرموده با رؤیا بودن معراج نمی‌سازد، و معنای معقولی برایش تصور نمی‌شود. بلکه مقصود از روحانی بودن آن این است که روح مقدس آن جناب به ما و رای این عالم مادی یعنی آنجایی که ملائکه مکرمین منزل دارند و اعمال بندگان بدانجا منتهی و اقدار از آنجا صادر می‌شود عروج نموده و آن آیات کبرای پروردگارش را مشاهده و حقایق اشیاء و نتایج اعمال برایش مجسم شده، ارواح انبیای عظام را ملاقات و با آنان گفتگو کرده است، ملائکه کرام را دیده و با آنان صحبت نموده است و آیاتی الهی دیده که جز با عبارات «عرش»، «حجب»، «سراوقات» تعبیر از آنها ممکن نبوده است».

علامه طباطبایی در ذیل آیات سوره نجم درباره جسمانی و روحانی بودن معراج سخنانی دارد که می‌تواند تکمله‌ای بر مطالب پیشین و حسن ختامی برای نوشتار حاضر باشد، ترجمه عبارات علامه از قرار زیر است: «اعتقاد شیعه این است که معراج از مسجد الحرام تا مسجد اقصی با روح و جسم هر دو بوده، و آیه اسراء هم بر همین مقدار دلالت دارد، و اما از مسجد اقصی تا آسمانها، بعضی از علمای اسلام گفته‌اند: آن نیز با جسم و روح هر دو بوده، و بسیاری از علمای شیعه نیز با ایشان موافقت کرده‌اند، و بعضی دیگر گفته‌اند که: از مسجد اقصی تا آسمان تنها روحانی بوده، و بعضی از علمای متأخر نیز متمایل به این قول شده‌اند.

و به نظر ما عیبی در این قول نیست، البته اگر قرائنی که همراه با آیات و روایات هست آن را تأیید کند، چیزی که هست در این صورت لازم است جنت الماوی در آیه "عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى" را حمل بر جنت برزخ کنیم، و بگوئیم: منظور از اینکه فرمود: جنت الماوی نزد سدره بود، این است که بهشت برزخی با سدره المنتهی نوعی ارتباط و بستگی دارد، هم چنان که در روایات آمده که قبر انسانها یا باغی از باغهای بهشت، و یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ است و یا بالآخره آیات معراج را طوری توجیه کنیم که با روحانی بودن معراج به آسمان منافات پیدا نکند»

بر گرفته از منابع: طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳ از ص ۵ تا ص ۳۵ (ذیل تفسیر سوره اسراء) و المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹ از صص ۳۰ تا ۳۵ (ذیل تفسیر سوره نجم)